

دانش به عنوان سازه‌های پایدار و پویا

دانش همچون سازه‌های عظیم است که پایداری و پویایی آن به میزان انسجام و وحدت‌یافتگی زیرسازه‌هایش بستگی دارد. دانش نوین بازتاب جهانی وحدت یافته از اجزای گوناگون و متفاوت دارای انسجام است که از قوانین و نظم مشخصی پیروی می‌کنند. از این منظر، رابطه انسان با دانش وحدت‌یافته، متناظر با تعامل او با جهانی متشکل از عناصر و متغیرهای منسجم است.

اگر انسان انسجام بین متغیرهای جهان واقعی را درک نکند، از فهم وحدت درونی اجزای سازه‌های بنام دانش نوین ناتوان خواهد بود. برای مثال، دانشی که بازتابی از طبیعت منسجم است، نمی‌تواند عناصر وحدت‌یافتگی طبیعت را همراه نداشته باشد. پس آنچه اهمیت دارد، دستیابی به عناصری از دانایی است که توانایی درک انسجام درونی دانش نوین را به‌عنوان بازتابی از جهان وحدت‌یافته فراهم سازد. از این منظر، دریافت بخش‌های مختلف از دانش نوین بدون درک ارتباط دینامیکی آن‌ها با متغیرهای جهان واقعی و قوانین ناظر بر آنان، زمینه‌های درک کیفی مفاهیم را فراهم نمی‌آورد. محیط‌های آموزشی به عنوان بخشی از جغرافیای گسترده دریافت اطلاعات و عناصر دانش نوین، باید بتوانند چگونگی ایجاد تعاملی کیفی بین انسان، متغیرهای جهان واقعی و دانش بازتابیده از این متغیرها را به‌صورتی پویا و کیفی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زیستن در جهان امروز، مواجه شدن با گستره‌ای از دانش و اطلاعات است که از مجراهای مختلف دریافت می‌شوند. مدیریت و اولویت‌بندی دانش و اطلاعات از یک‌سو، و یافتن شیوه‌ها و مسیرهای ایجاد رابطه‌ای دوسویه بین انسان و دانش از طرف دیگر، ضرورت وجود آموزه‌های کیفی و راه‌گشا را در این زمینه هرچه بیشتر مطرح می‌کند.

محیط‌های آموزشی باید بتوانند دریافت یکسویه دانش و اطلاعات توسط دانش‌پژوهان را در فرایند طراحی و ایجاد محیط یادگیری فعال، به رابطه‌ای متقابل بین انسان و دانش تبدیل کنند. رابطه‌ای که در امتداد آن بتوان انتظار مشارکت فعال دانش‌پژوهان را در فرایند تولید علم داشت.

از طرف دیگر باید آموخت که انباشت کمی دانش و اطلاعات، در دنیای واقعی نمی‌تواند ما را به شیوه‌های راه‌گشا برای عبور از موانع موجود در مسیر زیستن کیفی رهنمون شود. آنچه دانش و اطلاعات را به دانشی راه‌گشا تبدیل می‌کند، ایجاد مجموعه‌ای دارای انسجام و وحدت‌یافتگی از عناصر دانش با اهداف معین است؛ مجموعه‌ای که تحت مدیریت کیفی انسان، می‌تواند راهنمای حل مسائل و عبور از موانع در دنیای واقعی باشد.

کلیدواژه‌ها: انسجام، وحدت‌یافتگی، کلیشه‌ها، تعامل کیفی، بستر دینامیکی

مدیریت دانش و اطلاعات

رابطه انسان و دانش

جهانگیر ریاضی

کارشناس فیزیک و مدرس مراکز تربیت معلم



آموزش دهند.

سلطه دانش و اطلاعات، با ایجاد تعاملی کیفی با دانش، بر فرایند آینده آن تأثیری کیفی بگذارد و به بیان دیگر، بتواند در فرایند تولید علم و اندیشه‌های نو، مشارکت فعال داشته باشد.

مرز بین مدیریت دانش و کلیشه‌ای کردن آن

هرگاه اولویت‌بندی و شناخت بخش‌های مورد نیاز دانش و اطلاعات در محیط آموزشی از اصول علمی پیروی نکند، زمینه‌های سلطه اندیشه‌های القایی و کلیشه‌ای در محیط آموزشی فراهم می‌گردد. پس باید مراقب مرزهای بین مدیریت دانش و کلیشه‌ای کردن آن باشیم. در صورت عدم تشخیص این مرز، زمینه‌های بروز خلاقیت و نوآوری در فرایند یادگیری کمرنگ می‌شوند یا از بین می‌روند. به بیان دیگر، هرگونه برخورد ایستا با مجموعه عناصر دانش، می‌تواند ویژگی دینامیکی آن را از بین ببرد.

از طرف دیگر، نبود راهبرد مشخص در تعامل انسان با گستره‌های از اطلاعات و دانش در قلمروهای مختلف، می‌تواند انسان را در تشخیص مسیر درست آینده دچار خطا کند. چراکه تشخیص صحیح این مسیر، مستلزم شناخت درست از جایگاه هر بخش از اطلاعات و دانش دریافت شده از منابع مختلف است. به بیان دیگر، دانش دریافتی به ما کمک می‌کند که فرایند آینده دانش را به صورت کیفی و اصولی طراحی کنیم. این موضوع با دنباله‌روی ناآگاهانه از اطلاعات و دانش بسیار متفاوت است.

یکی از نشانه‌های تعامل مدیریت نشده با دانش، رفتار هیجانی و سطحی‌نگری در مواجهه با قلمروهای جدید و تجربه نشده دانش و اطلاعات است. این رفتار می‌تواند در قالب شتاب‌زدگی، حیرت‌زدگی، فراموش کردن مسیر اصلی، تبدیل دانش و اطلاعات به کلیشه‌ها و... نمایان شود. پرهیز از رفتار هیجانی نیازمند آموزه‌های کیفی است که در محیط‌های آموزشی مبتنی بر ترویج عناصر دانایی و درک کیفی از مفاهیم، تحقق می‌یابد.

انسان در جهان امروز از مجراهای مختلف و متنوع می‌تواند اطلاعات و دانش را دریافت کند؛ بر این اساس، کسب آموزه‌های کیفی نمی‌تواند و نباید به محیط‌های آموزش رسمی محدود شود. برای عبور از موانع موجود در مسیر زندگی کیفی در جهان امروز و فردا به گستره‌های از آموزه‌های کیفی نیاز داریم و محیط‌های آموزشی رسمی پاسخ‌گوی این نیاز نیستند. از این منظر، قلمروهای آموختن به گستره تمامی عرصه‌های زندگی خواهد بود. به بیان دیگر، هر یک از این عرصه‌ها می‌توانند محیطی برای آموزش و یادگیری انسان باشد.

تبدیل اجزای دانش به کلیشه‌ها

یکی از مهم‌ترین آسیب‌های مسیر تعامل انسان با دانش و اطلاعات، ترویج آن‌ها در قالب کلیشه‌های مشخص است. تفکر کلیشه‌ای اندیشه‌ای ایستا و خارج از بستر دینامیکی زمان است.

فراگیرندگان در محیط‌های آموزشی باید بیاموزند که هر بخش از دانش نوین بازتاب کدام شرایط و متغیرهاست و با استفاده از این بخش از دانش، چگونه می‌توان بر متغیرهای جهان واقعی به گونه‌ای اثر گذاشت که آرایه‌هایی جدید از این متغیرها فراهم آیند. آرایه‌هایی نو که در قلمرو اندیشه، چشم‌اندازهایی جدید از دانش بشری را به وجود می‌آورند.

تعامل کیفی انسان با دانش

زندگی انسان در جهان امروز با دریافت حجم گسترده‌ای از اطلاعات و عناصر دانش همراه است. ایجاد توازن بین بخش‌های مختلف دانش، از اصول اساسی مدیریت دانش است. ناتوانی در مدیریت و اولویت‌بندی اطلاعات و عناصر دانش، زمینه‌ساز انباشت کمی اطلاعاتی می‌شود که در جهان واقعی نمی‌توانند راهنمای عبور از موانع موجود در مسیر زندگی کیفی گردند. تنها بخشی از این اطلاعات با شیوه‌های مشخص و از قبل تعریف شده در محیط‌های آموزشی مطرح می‌شوند و بخش‌هایی گسترده از آن‌ها از سایر مسیرها به دست می‌آیند.

مدیریت کیفی در محیط آموزشی باید توجه داشته باشد که بدون ایجاد توازن بین مجموعه اطلاعات دریافت شده از مجراهای مختلف و تشخیص اولویت‌ها، نمی‌توان از بخش‌های مختلف دانش دریافت شده، سازه‌ای توانمند، پایدار و راه‌گشا برای حل مسائل در جهان واقعی ایجاد کرد. از سوی دیگر، مسئله اساسی در مدیریت دانش، تنها دریافت اطلاعات و عناصر دانش از مجراهای مختلف نیست. آنچه اهمیت خاصی دارد، ایجاد رابطه‌ای دوسویه بین انسان و دانش است.

رابطه کیفی امکان و توان لازم برای تأثیرگذاری کیفی بر دانش دریافت شده را در اختیار انسان می‌گذارد و راه را برای تولید عناصر جدید در دانش نوین هموار می‌سازد. به بیان دیگر، یکی از اهداف اصلی آموزش نوین، آموزش شیوه‌های مدیریت کیفی اطلاعات و ایجاد تعاملی پویا بین انسان و بخش‌های مختلف دانش نوین است.

تعامل کیفی انسان با دانش، مفهومی دینامیکی است؛ یعنی، در بستر دینامیکی زمان قابل توصیف است. رابطه دینامیکی بین انسان و دانش را مجموعه شرایط و متغیرهای جهان واقعی مشخص می‌کنند. از این منظر، تعامل کیفی انسان و دانش در بستر دینامیکی زمان دستخوش تغییر می‌گردد.

این تغییرات می‌تواند در قلمروهای کمی و کیفی شکل بگیرد. به سبب پیچیده‌تر شدن رابطه عناصر دانش نوین، تعامل انسان با دانش اشکال پیچیده‌تری پیدا می‌کند. برخورد فعال با این پیچیدگی‌ها نیازمند سطوح بالاتری از دانایی است؛ سطوحی از دانایی که انسان را آنچنان توانمند می‌سازد که در مقابل پذیرش

محیط‌های آموزشی باید بتوانند دریافت یک‌سویه دانش و اطلاعات توسط دانش‌پژوهان را در فرایند طراحی و ایجاد محیط یادگیری فعال به رابطه‌ای متقابل بین انسان و دانش تبدیل کنند؛ رابطه‌ای که در بستر آن بتوان انتظار مشارکت فعال دانش‌پژوهان را در فرایند تولید علم داشت

دانش همچون سازه‌های پویاست و بین زیرسازه‌های آن انسجام و وحدت‌یافتگی وجود دارد. از این منظر، تفکر کلیشه‌ای ناتوان از درک این انسجام است.

محیط آموزشی، در صورتی که بسترساز تفکرات کلیشه‌ای و القایی باشد، نمی‌تواند اندیشه مولد و خلاق را پرورش دهد. به بیان دیگر فراگیرندگان تحت تأثیر اینکه، ما چه دانشی را با چه نگرش و شیوه‌هایی به آن‌ها آموزش می‌دهیم، عناصر تعامل خود را با بخش‌های مختلف دانش و اطلاعات ساماندهی می‌کنند. در واقع، یکی از اساسی‌ترین آموزه‌های هر محیط آموزشی فعال، شیوه‌های تعامل کیفی بین انسان و دانش است؛ فرایندی که از دریافت اطلاعات و دانش آغاز می‌شود و تأثیر متقابل انسان و دانش ادامه می‌یابد. تعامل انسان با دانش از یک طرف به تعاملات قبلی و از طرف دیگر به عناصر موجود در محیط تعامل بستگی دارد.

از این منظر، تعامل با دانش برای افراد مختلف از الگوی یکسانی پیروی نمی‌کند. چراکه افراد مختلف از مسیرهایی متفاوت وارد این تعامل می‌شوند و برداشتهایی مختلف از آن دارند. در این تعامل است که باید مشخص شود از بخش‌های مختلف دانش و اطلاعات دریافت شده، در کدام قلمروها به چه شیوه‌هایی می‌توان استفاده کرد. اندیشه خلاق، تعاملی پویا و خلاق‌تر با دانش و اطلاعات ایجاد می‌کند.

به بیان دیگر، باید مشخص شود که اطلاعات و دانش چه مسیری را طی کرده‌اند و بر چه متغیرهایی تأثیر گذاشته‌اند و تا چه اندازه به رشد اندیشه‌های پویا و خلاق در انسان کمک می‌کنند. بنابراین، به جای تبدیل دانش به کلیشه‌های مشخص، محیط‌های آموزشی باید بسترساز تولید بخش‌هایی نواز دانش را فراهم کنند؛ یعنی، فرایند یادگیری باید به گونه‌ای طراحی گردد که فراگیرندگان با نگرشی پویا به عناصر دانش، بتوانند زمینه‌های شکل‌گیری عناصر جدید را فراهم سازند. این گونه است که تعامل انسان با دانش و اطلاعات به مفهوم واقعی‌اش نزدیک می‌گردد.

آرایه‌های کیفی از عناصر دانش

انباشت و تجمع نامنظم و غیرهدفمند عناصر کمی در یک مجموعه به هیچ‌وجه نمی‌تواند سازه‌ای پویا با رفتاری کیفی در تعامل با متغیرهای جهان خارج ایجاد کند. انباشت بخش‌های مختلف دانش نیز از همین قانونمندی پیروی می‌کند.

بخش‌های مختلف دانش نوین آن‌گاه به دانش راه‌گشا تبدیل خواهند شد که در مجموعه‌ای دارای انسجام و وحدت درونی با اهدافی کیفی و پویا قرار گیرند. چنین مجموعه‌ای توان باز تولید اندیشه‌های خلاق و نورا خواهد داشت. بنابراین، یکی از اصول اساسی که باید در هر محیط آموزشی پویا مورد توجه قرار گیرد، آشنایی با اصول ساماندهی و مدیریت کمیت‌ها در آرایه‌های کیفی است. به بیان دیگر، فراگیرندگان باید با چرایی دریافت دانش نوین

آشنا شوند تا بتوانند چگونگی کاربست آن‌ها را در فرایند عبور از موانع بیاموزند.

فراگیرنده باید بیاموزد که گستره‌ای وسیع از دانش بشری در خارج از ذهن او در جهان وجود دارد که امکان متمرکز نمودن تمام آن در ذهن انسان وجود ندارد! آنچه باید انجام گیرد، ساماندهی مجموعه‌ای کیفی از عناصر دانش نوین است که می‌تواند امکان عبور از موانع موجود در مسیر زیستن کیفی انسان را فراهم سازد. در واقع، انرژی و هزینه‌ای که صرف انباشت کمی اطلاعات و دانش می‌شود، در مواجهه با مشکلات باید از دست رفته تلقی گردد؛ چراکه عبور از موانع و حل مسائل نیازمند اندیشه و شیوه‌های کیفی است. کیفیتی که خارج از توانایی‌های مجموعه‌ای کمی از اطلاعات است. فراگیرنده باید خود را در مقابل این پرسش‌های اساسی قرار دهد که چرا این بخش از دانش و اطلاعات باید دریافت گردد، در کجا و چگونه باید مورد استفاده قرار گیرد، و آیا این دریافت‌ها راه‌گشای حل مشکلات آینده موجود در مسیر پویایی انسان خواهند بود.

تشخیص شبه علم

اندیشه علمی در فرایند تکوین، معیارهایی را تعریف می‌کند که به اتکای آن‌ها بتوان مرز بین «علم» و «شبه‌علم» را مشخص کرد. شبه علم، حاصل بافته‌های ذهنی مبتنی بر تخیلاتی غیرواقعی است که در قالب‌های مختلف ظاهر می‌گردد! از جمله این قالب‌ها می‌توان به مواردی چون برداشتهای غیرواقعی از اصول علمی، خیال‌پردازی‌هایی به دور از واقعیت‌های جهان خارج، طرح نظریه‌ها و ادعاهای بدون پشتوانه علمی، توهماتی مرتبط با کشف پدیده‌های جدید، و جایگزین کردن رفتارهای هیجانی به جای فرایندهای مدیریت شده اشاره کرد.

بنابراین، یکی از مهم‌ترین اصول ناظر بر تعامل کیفی و هدفمند انسان با دانش، تشخیص مرزهای دانش حقیقی دارای اصالت از تمامی قالب‌های غیراصیلی است که خود را دانش معرفی می‌کنند. قالب‌هایی که می‌توانند مورد پذیرش و باور ذهن‌های ساده‌اندیش واقع شوند و تصورات غلط را جایگزین آموزه‌های علمی و قانونمند کنند.

معیار اساسی تشخیص قلمروهای واقعی دانش بشری، توجه به انسجام و وحدت درونی اجزای آن است، همان ویژگی‌ای که دانش را به سازه‌ای پایدار و پویا تبدیل می‌کند، ویژگی‌ای که در شبه علم دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، حاصل تعامل کیفی انسان با دانش وحدت‌یافته، دستیابی به عناصری از «دانایی» است که «توانایی» طراحی و مدیریت فرایندهای کیفی با ماهیتی پویا را به وجود می‌آورد؛ توانایی‌هایی که در قلمروهای شبه علم به وجود نمی‌آیند.

یکی از نشانه‌های
تعامل مدیریت
نشده با دانش،
رفتار هیجانی و
سطحی‌نگری در
روبه‌رو شدن با
قلمروهای جدید و
تجربه نشده دانش و
اطلاعات است. این
رفتار می‌تواند در
قالب شتاب‌زدگی،
حیرت‌زدگی،
فراموش کردن
مسیر اصلی، تبدیل
دانش و اطلاعات
به کلیشه‌ها نمایان
شود

